

بررسی روابط سیاسی والی‌نشینان اردلان با حکومت صفویه

دکتر علی اکبر کجیاف* دکتر حسین میرجعفری** فریدون نوری***

چکیده

والی‌نشین اردلان از جمله حکومت‌های محلی عصر صفوی بود که سابقه تشکیل آن به پس از صفویه باز می‌گشت. حکام این والی‌نشین، که بر قسمت‌هایی از مناطق کرد نشین غرب کشور حکم می‌راندند، به دلیل جایگاه خاص جغرافیایی خود؛ یعنی، قرار گرفتن در مرز ایران با امپراتوری عثمانی، رقیب متخاصم صفویان، نقش قابل توجهی در مناسبات این دو حکومت داشتند؛ چرا که منطقه حکومتی این والی‌نشین در میدان نبرد و مبارزه و در مسیر جغرافیایی لشکرکشی‌های این دو امپراتوری قرار داشت. به همین دلیل حاکمان این والی‌نشین به تناسب ضعف یا قوت دربارهای صفوی و عثمانی گاه با دولت صفویه و گاه با دولت عثمانی سیاست همگرایی و همداستانی را در پیش می‌گرفتند. این پژوهش در صدد است تا با بررسی تعاملات والی‌نشینان اردلان با پادشاهان صفوی به دو پرسش اساسی زیر پاسخ دهد:

۱. ضعف یا قدرت حاکمان این والی‌نشین چه تأثیری در روابط آنان با مرکز داشت؟
۲. واگرایی یا همگرایی والیان اردلان نسبت به سیاست‌های دربارهای صفوی و عثمانی تا چه اندازه تابع میزان قدرت و انسجام یا ضعف و نابسامانی حاکم بر این دربارها بود؟

واژه‌های کلیدی

والی‌نشین اردلان، صفویه، عثمانی، روابط سیاسی

مقدمه

خاندان اردلان از جمله خاندان‌های حکومت‌گری بودند که مدت مدیدی در قسمت‌هایی از کردستان حکمروایی کردند. این خاندان از نیمه قرن هفتم تا اواخر قرن سیزدهم هجری بر این خطه از ایران فرمان می‌راندند. منابع در باب

kajbaf@ltr.ui.ac.ir

hmj@ltr.ui.ac.ir

* استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان

** استاد تاریخ دانشگاه اصفهان

*** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان

منشاء این خاندان اتفاق نظر ندارند. بدلیسی، که نخستین اثر مکتوب در باب تاریخ کردها متعلق به اوست، معتقد است جد خاندان اردلان از ولات دیاربکر و از شجره خاندان احمد بن مروان بود که در دوره پایانی حکومت ایلخانان به حاکمیت جلگه شهرزور دست یافت. وی نسب خود را به پادشاهان ساسانی می‌رساند. برخی دیگر از منابع مدعی‌اند که سر سلسله این خاندان به نام بابا اردل در ابتدا ساکن سلیمانیه عراق بود و در زمان مغولان حکومت شهر زور به وی اعطا شد. او سپس به پلنگان دست اندازی و با در هم شکستن طایفه کلهر و ساختن قلعه‌ای در آنجا شهرهای کوی، حریر، عمادیه و رواندز را ضمیمه قلمرو خود کرد و پس از آن، وی قلعه‌ای را به عنوان مرکز حکمرانی خود در ارتفاعات دامنه غربی کوه‌های اورمان در نزدیکی آبشار زلم بنا نمود. بعد از درگذشت بابا اردل پسران و نوادگان او نیز مناطقی را به حوزه حکومتی او افزودند و به حکمرانی پرداختند. به دنبال مرگ تیمور و با آغاز درگیری میان جانشینان او بر سر دستیابی به تاج و تخت پدر، که برآیند آن هرج و مرج و آشفتگی در اوضاع ایران و شکل‌گیری حکومت‌های محلی در گوشه و کنار کشور بود، اردلان‌ها نیز به احتمال زیاد به پیروی از سایر قدرت‌ها و با توجه به شرایط به وجود آمده بر میزان قدرت خود افزودند؛ به طوری که در آغاز تشکیل حکومت صفوی با وجود انشعابی که در قلمرو آنها صورت گرفته بود به گواه منابع آن عصر چنان اقتدار و استقلال داشتند که از دولت مرکزی تبعیت نمی‌کردند. اقتدار و قدرت والی‌نشین اردلان در عصر هلوخان و خان احمدخان به اوج خود رسید. این دوره درست همزمان شد با دوران اوج و اقتدار حکومت صفویه، یعنی، حکمرانی شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق / ۱۵۹۷-۱۶۳۳ م) که با در پیش گرفتن سیاستی تمرکزگرایانه به حکمرانان محلی اجازه خودنمایی نمی‌داد. این در حالی بود که از دوران شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق / ۱۵۲۵-۱۵۷۹ م) و به دنبال شروع درگیری‌های همه‌جانبه میان دو امپراتوری قدرتمند صفویه و عثمانی، والی‌نشین اردلان، که به لحاظ جغرافیایی درجولانگاه جنگ و منازعه دو امپراتوری واقع شده بود، نقش مهمی را در مناسبات این دو قدرت متخاصم ایفا می‌کرد و حاکمان اردلان در تمامی دوره صفویه به تناسب ضعف یا قدرت دربار مرکزی سیاست واگرایی یا همگرایی را نسبت به این قدرت‌ها اتخاذ می‌کردند. این پژوهش درصدد است مناسبات والی‌نشین اردلان با پادشاهان صفوی را با تکیه بر منابع اصلی دوره صفویه بررسی، تحلیل و بازخوانی کند. در باب پیشینه تحقیق باید گفت منابع تاریخ عمومی دوره صفویه از جمله *احسن التواریخ، عالم آرای عباسی، خلد برین، حبیب السیر و تاریخ عباسی* و نیز تحقیقات جدید مانند آثار برن، سیوری، مزای و نوایی در زمینه مناسبات ایران و عثمانی بسیار نوشته‌اند؛ اما به نقش و جایگاه خاندان اردلان، ساختار سیاسی این والی‌نشین و مناسبات آن با صفویان توجه اندکی نموده‌اند. در منابع تاریخ‌نگاری محلی نیز از *شرفنامه بدلیسی* گرفته تا *تاریخ مستوره اردلان* اطلاعات و مطالب مختلفی در باب خاندان اردلان ارائه گردید. اما در هیچ‌کدام از آثار موجود روابط و مناسبات این والی‌نشین با دربار صفویان به طور مستقل و دقیق بررسی نشده است. بنابراین، در این باره نوشته یا مقاله‌ای به طور اختصاصی پدید نیامده است و این مقاله گام نخست در این زمینه است. روش پژوهش در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای، گردآوری و تحلیل اطلاعات با استناد به منابع اصلی و مقایسه تطبیقی آنها با کتب مطالعات و تحقیقات نوین است.

موقعیت جغرافیایی و شرایط ژئوپلیتیکی والی‌نشین اردلان

منطقه اردلان یکی از مهم‌ترین بخش‌های جغرافیایی کردنشین ایران است که حدود و مختصات جغرافیایی و نیز

مرکزیت سیاسی و اداری آن در طول مقاطع مختلف تاریخی دستخوش تغییر و تحول گردیده است. امروزه اردلان از غرب به استان سلیمانیه عراق، که پیشتر مرکز فرمانروایی بابان‌ها بود، و از شرق به بیجار؛ یعنی، حوزه جغرافیایی ایل گروس، از جنوب به کامیاران و حوزه جغرافیایی ایل کلهر در استان کرمانشاه و از شمال به شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی محدود می‌شود. **تذکره جغرافیای تاریخی ایران** «اردلان را ولایتی بین کرمانشاه و آذربایجان می‌داند» (بارتولد، ۱۳۷۷: ۲۱۵). منابع تاریخ محلی نیز در مورد حدود جغرافیایی این والی‌نشین تقریباً اتفاق نظر دارند؛ چنانکه روایت **حدیقه ناصری** از حدود جغرافیایی کردستان با مختصات جغرافیایی ارائه شده در **تحفه ناصری** تفاوت چندانی ندارد و اختلاف آنها تنها در آمار تعداد بلوک تابعه این والی‌نشین است. در **حدیقه** تعداد بلوکات هفده و در **تحفه ناصری** «هیجده بلوک حاکم‌نشین معتبر» گفته شده است (سنندجی، ۱۳۶۶: ۲۲) وقایع نگار کردستانی حدود و موقعیت جغرافیایی این والی‌نشین را چنین روایت می‌کند: «کردستان سنندج جنوباً متصل به خاک کرمانشاهان و شمال متصل به خاک گروس و شرقاً متصل به خاک همدان و غرباً به خاک سلیمانیه، که حالا در تصرف دولت عثمانی است... از حد جنوب تا به حد شمال بیست و چهار فرسنگ و از مشرق تا به حد مغرب آن پنجاه و شش فرسنگ است و این بین الحدود کردستان دارای یک شهر و هفده بلوک و هفده طایفه است» (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۲۵). این مختصات جغرافیایی مربوط به دوران متأخر و پس از واگذاری مناطق غربی جغرافیای اردلان به مرکزیت شهر زوراست؛ زیرا بر پایه توصیف و روایت خود **حدیقه** در دوران حکومت هلوخان اردلان، که با شاه عباس اول همزمان بود، جغرافیای اردلان «از شرق به همدان، از غرب به اربیل، از شمال به زنجان و از جنوب به کرمانشاهان و سنقر محدود می‌شده و مناطق سلیمانیه، که در آن زمان شهر بازار نام داشته، بعلاوه کوی، عمادیه، رواندوز و شهرزور داخل حد غربی کردستان و گروس نیز، که در آن زمان زرین کمر شهرت داشته است، داخل حد شمالی کردستان بوده است» (همان: ۲۸). مرکزیت سیاسی و اداری والی‌نشین اردلان در مقاطع مختلف دستخوش تغییر گردید؛ به گونه‌ای که مرکزیت آن ابتدا و در اوایل حکومت صفویه در منطقه شهرزور قرار داشت که قلعه زلم به عنوان پایگاه دفاعی محکم امرای اردلان در این جلگه بنا شد. سپس یکی از حکام اردلان مرکز این والی‌نشین را از قلعه زلم به منطقه پلنگان انتقال داد و در آنجا قلعه‌ای مستحکم بنا نهاد. (همان: ۲۹). یک قرن بعد در اواسط قرن یازدهم هجری، شهر تازه تأسیس سنندج و قلعه حسن آباد مرکزیت این والی‌نشین را از آن خود کرد. امروزه نیز این شهر مرکز استان کردستان؛ یعنی، محل اصلی استقرار اردلان‌ها است. «انتخاب سنه و احداث قلعه و شهر سنندج، که چهارمین مرکز حکمرانی اردلان‌ها می‌باشد، به دستور شاه صفی به وسیله سلیمان خان اردلان و پس از آن انجام شد که برخی از حکام اردلان از قلعه‌های پلنگان و حسن آباد به عنوان پناه گاهی برای مقابله با دولت مرکزی استفاده کردند» (قاضی، ۱۳۷۹: ۲۸).

رویارویی ایدئولوژیک صفویان و عثمانی‌ها و قرار گرفتن جغرافیای اردلان در میدان منازعات دو رقیب بر اوضاع سیاسی و اجتماعی این والی‌نشین تأثیر نهاد و براهمیت ژئوپلتیکی آن افزود. موقعیت ژئوپلتیک این والی‌نشین سبب گردید تا صفویان برای حفظ این سرزمین و عثمانی‌ها برای تصرف بخش‌هایی از آن نزاع‌ها و رویارویی‌های متعددی را تجربه نمایند؛ زیرا این جغرافیا و ارتفاعات آن برای صفویان به مثابه دژی مستحکم و دیواری تسخیرناپذیر در مقابل حملات پی در پی و پایان‌ناپذیری بود که از مسیر بغداد و بین‌النهرین با هدف تصرف بخش‌های غربی ایران شکل می‌گرفت. تصرف آن برای عثمانی‌ها نیز کلید ورود و دروازه عبور به سوی مناطق درونی قلمرو صفویان بود.

مناسبات والیان اردلان با دولت صفویه تا پایان دوره شاه تهماسب (۹۰۷ - ۹۸۴ ه ق / ۱۵۰۲ - ۱۵۷۹ م)

منابع مطلبی در باب روابط شاه اسماعیل با اردلان ها ذکر نکرده اند. هر چند سکوت منابع در این باره نمی‌تواند دلیل محکمی مبنی بر نبود رابطه میان دو طرف باشد، به نظر می‌رسد که شاه اسماعیل تا پیش از چالدران (۹۲۰ ه ق) به دلیل چالش‌ها و مشکلاتی که در نواحی مرکزی، شرقی و شمال غربی ایران با آن روبرو بود فرصت توجه به این منطقه را پیدا نکرد. حتی در ماجرای نبرد چالدران نیز به دلیل آنکه قلمرو جغرافیایی والی‌نشین اردلان از میدان منازعه دوامپراتوری صفویه و عثمانی فاصله داشت تعامل پایا و پویایی میان دربار صفویه و این والی‌نشین ایجاد نگردید. به نظر می‌رسد والی‌نشین اردلان هنوز در دیده شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله صفوی، آن مایه از اهمیت و قدرت رانداشت که او در صدد برقراری رابطه با حاکمان این منطقه برآید. با وجود اینکه مستوره اردلان مدعی است که «بگه بیگ اردلان، حاکم وقت اردلان، با پشتوانه سپاه قدرتمندی که داشته است به هیچ یک از دو امپراتوری گرایش نشان نداد» (اردلان، ۱۳۸۴: ۴۵)، این ادعا به جدمورد تردید است. اگر میزان اقتدار و میل به استقلال در بیگه بیگ آنگونه بود که مستوره ادعا می‌کند، پس چرا وی با این میزان از پشتوانه نتوانست از شکست شاه اسماعیل در چالدران و آشفستگی اوضاع پس از سال ۹۲۰ ه ق به سود خود استفاده کند و در صدد توسعه قلمرو خود برآید؟

سیری در روند تحولات داخلی والی‌نشین اردلان بیانگر این نکته است که قدرت و جغرافیای این والی‌نشین در زمان شاه اسماعیل میان مدعیان تقسیم گردید. بدین صورت که مأمون بیگ قلمرو حکومتی خود را میان سه فرزندش، بیگه بیگ، سرخاب بیگ و محمد بیگ، تقسیم کرد و دو برادر کوچک تر را به اطاعت از برادر بزرگ تر خود توصیه نمود (همان: ۳۵-۳۷؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۱۸). با وجود این، پس از مرگ مأمون بیگ اختلاف میان فرزندان او بالا گرفت. از این رو، والی‌نشین اردلان در آستانه جنگ چالدران و دهه پایانی حکومت شاه اسماعیل تا حدودی دستخوش منازعات درونی فرزندان مأمون بیگ شد و انسجام درونی آن دچار آسیب گردید. شرایط به گونه ای بود که انگیزه لازم در میان امراء اردلان برای نزدیکی به دربار صفویان و هم‌نوایی با آن وجود نداشت. به همین دلیل منابع نیز هیچ گونه روایتی از تعامل اردلان‌ها با شاه اسماعیل اول ارائه نکرده اند.

شاه تهماسب نیز از همان آغاز جلوس بر سریر سلطنت صفویان با مشکلات ناشی از منازعات درونی طوایف قزلباش روبرو شد و فرصتی برای پرداختن به امور سایر مناطق کشور نداشت. بنابراین، اردلان‌ها با آنکه قدرت آن را نداشتند تا از اشتغال شاه تهماسب به مشکلات در راستای افزایش قدرت و استقلال خود استفاده نمایند، حاضر و مایل به اطاعت از پادشاه خردسال و ضعیف صفویه نیز نبودند. از این رو، در دهه اول حکومت شاه تهماسب اردلان‌ها تقریباً خود مختار بودند و به طور کامل تابع حکومت صفوی نبودند. پس از آنکه تدبیر شاه جوان بر زیاده خواهی‌های توأم با تخاصم قبایل قزلباش غالب آمد و بعد از ده سال اقتدار خود را در دریایی از خون و با سرکوب قبایل تثبیت نمود، به دفاع از مرزهای ایران پرداخت. پس شعله دوره دیگری از منازعات صفویان با عثمانی برافروخته شد. تحت تأثیر اهمیت منازعات میان صفویه و عثمانی روابط شاه تهماسب با اردلان‌ها وارد عرصه جدیدی گردید. شاید بتوان گفت که نخستین تماس مستقیم و مهم حاکمان اردلان با پادشاهان صفویه از همین دوران آغاز شد و تا فروپاشی سلسله صفوی ادامه داشت (اردلان، ۱۳۸۴: ۳۶-۴۰؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۰).

بر خلاف سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ ه ق)، که تنها از حوزه محدود شمال غربی به ایران حمله کرد، سلیمان قانونی

(۹۲۶ - ۹۷۴ ه ق / ۱۵۲۷ - ۱۵۶۹ م)، پادشاه قدرتمند عثمانی، که اقتدار عثمانی در عصر وی به اوج رسیده و به مشکلات خود در مرزهای غربی امپراتوری با اروپاییان پایان داده بود، به صورت همه‌جانبه به مرزهای غربی ایران یورش برد. در طی این حملات بود که والی‌نشین اردلان نیز ناخواسته در کانون منازعات میان ایران و عثمانی قرار گرفت. این مسأله باعث شد تا والیان اردلان هم ناگزیر متناسب با شرایط منطقه موضع‌گیری کنند.

لشکرسلطان سلیمان قانونی به فرماندهی حسین پاشا در سال ۹۴۴ ه ق / ۱۵۳۹ م برای تسخیر والی‌نشین اردلان و متصرفات مامون بیگ دوم اعزام گردید. این امر باعث شد تا وارثان مامون بیگ بزرگ درصدد مقابله با سپاه عثمانی برآیند. با وجود آنکه در آن زمان، میان حاکمان سه گانه اردلان؛ یعنی، مامون بیگ دوم و دو عموی او، سرخاب بیگ و محمد بیگ، روابط و مناسبات مستحکم و دوستانه‌ای برقرار نبود، مامون بیگ دوم، موجودیت خود را در خطر می‌دید، از عموهای خود درخواست یاری نمود؛ بویژه که شاه تهماسب نیز در آن هنگام درگیر مسائل داخلی و خارجی متعدد بود و نمی‌توانست او را یاری دهد. اما سرخاب بیگ و محمد بیگ به دلیل حسادت یا به دلیل اینکه متوجه میزان خطر عثمانی‌ها نشده بودند به درخواست مامون بیگ و قعی ننهاندند. در نتیجه، مامون بیگ، که در مقابل سپاه عثمانی دست تنها مانده بود، طی جنگی در سال ۹۴۴ ه ق از سپاه عثمانی شکست خورد و پس از آن، تنها راه نجات را پناهنده شدن به حسین پاشا و گردن نهادن به اطاعت از دولت عثمانی دانست؛ بنابراین، به باب عالی پناهنده شد. اما از آنجا که باب عالی پناهنده شدن سردار شکست خورده را چندان سودمند نمی‌دانست و سلطان سلیمان نیز خود را از همکاری چنین قدرت‌های کوچکی در فتح ایران بی‌نیاز می‌دید، مامون بیگ در آنجا دستگیر و زندانی شد. با حبس مامون بیگ در عثمانی محمد بیگ، که دیگر خطر را لمس کرده بود، برای حفظ موجودیت و تداوم حکمرانی خود نسبت به باب عالی اظهار اطاعت کرد (اردلان، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۳؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۱۹).

سرخاب بیگ بر خلاف برادرش، محمد بیگ، به فرمان دولت عثمانی گردن نهاد و به محض اطلاع از گرفتاری مامون بیگ به دست سپاه عثمانی قلمرو او و برادر کوچک خود، محمد بیگ، را تصرف و با دور اندیشی توأم با احتیاط نسبت به شاه تهماسب اظهار اطاعت کرد. شاید بتوان گفت که این چرخش سیاست و همگرایی سرخاب بیگ به حکومت صفویه به خاطر مشروعیت بخشیدن به اقدامات توسعه طلبانه‌ای بود که در تصرف قلمرو حکومتی برادر و برادرزاده‌اش بدون جلب نظر شاه صفوی انجام داده بود؛ رفتاری که در آن شرایط به هیچ وجه برای باب عالی قابل تحمل نبود. از سوی دیگر، شاه تهماسب نیز، که در صدد یارگیری و تقویت جبهه خود علیه عثمانی بود، از این تغییر موضع با گشاده رویی استقبال کرد (اردلان، ۱۳۸۴: ۴۵؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۰). باب عالی در سال ۹۴۷ ه ق / ۱۵۴۲ م برای سرکوب سرخاب بیگ و تصرف قلمرو او سپاهی را به فرماندهی محمد بیگ و مامون بیگ، که تازه از زندان آزاد شده بودند و انگیزه زیادی برای باز پس‌گیری قلمرو حکومتی خود داشتند، تجهیز و به آن سو روانه کرد. در واکنش به این اقدام، سرخاب بیگ نیز از شاه تهماسب تقاضای کمک کرد (روملو، ۱۳۸۴، ۲ / ۱۳۳۶؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۱۴؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۸: ۴۸۹) و با کمک نیروهای ارسالی شاه سپاهیان عثمانی را شکست داد و عقب‌راند و پس از آن با اقتدار تمام والی ایالت کردستان شد.

جایگاه سرخاب بیگ در نزد شاه تهماسب آنقدر ارتقا یافت که شاه در ماجرای طغیان برادرش (۹۵۶ ه ق / ۱۵۵۱ م) شفاعت وی را برای چشم‌پوشی از سرکشی شاهزاده القاص میرزا، که پس از پناهنده شدن به عثمانی و شکست از سپاه

صفوی به سرخاب بیگ در قلعه مریوان پناه برده بود، پذیرفت. این مسأله حاکی از عنایت ویژه شاه صفوی به حاکم اردلان و همگرایی دو طرف در این عصر از تاریخ صفویان حکایت دارد (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۳۳۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۲؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۴؛ عالم آرای شاه تهماسب، ۱۳۷۰: ۱۱۳-۱۱۶). شاه تهماسب به پاس این خدمت هر ساله مبلغی به خزانه سرخاب بیگ می فرستاد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/۱۲۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۰۰ و ۱۰۲). بدلیسی در باب نتایج اقدام سرخاب بیگ در تسلیم نمودن القاص میرزا بدون درگیری می نویسد: «در مقابل این نیکو خدمتی شاه تهماسب هر ساله موازی یک هزار تومان از خزانه عامره در وجه انعام به سرخاب مقرر نمود» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۲). به دلیل همگرایی و همنوایی سرخاب با دربار صفویان مزاحمت‌های دولت عثمانی برای والی نشین اردلان تا سال‌های پایانی حکومت شاه تهماسب ادامه داشت؛ اما کمک‌های بی دریغ شاه تهماسب به سرخاب بیگ سبب شد تا او بتواند این حملات را دفع نماید (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۷۱).

مناسبات والیان اردلان با دولت صفویه در دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده (۹۸۴-۹۹۶ هـ ق/

۱۵۷۹ - ۱۵۹۱ م)

به دنبال مرگ سرخاب بیگ (۹۷۵ هـ ق) میان فرزندان و نوادگان او بر سر جانشینی نزاع در گرفت و قلمرو اردلان دستخوش آشوب و هرج و مرج گشت. این مسأله خود ضعف اردلان‌ها را به دنبال داشت. چند سال بعد و با مرگ شاه تهماسب (۹۸۴ هـ ق / ۱۵۷۹ م) قلمرو صفویه نیز به علت منازعات جانشینی و رقابت قبایل قزلباش برای به تخت نشاندن شاهزاده مورد نظر خود دچار آشوب و هرج و مرج شد و ماجراهای آغاز حکومت شاه تهماسب تکرار گردید. این منازعات سرانجام با جلوس اسماعیل دوم به تخت سلطنت و اقدامات بیرحمانه او در حذف مدعیان قدرت پایان گرفت. پس از مرگ سرخاب بیگ، سلطان علی بیگ، پسر بزرگ او، مدت کوتاهی؛ یعنی، کمتر از شش ماه حکومت کرد و بعد از مرگ او پسرانش، هلو خان و تیمور خان، به علت سن اندک نتوانستند جانشین پدر شوند. از این رو بساط بیگ، برادر سلطان علی، به قدرت رسید. مدتی بعد هلوخان و تیمورخان اردلان علیه بساط بیگ شورش کردند. روایات شرف نامه حاکی از این است که پسران سلطان علی بیگ اردلان، که با قزلباشان استاجلو پیوند سببی داشتند و نوادگان دختری متشاه سلطان استاجلو بودند، به دادخواهی حکومت موروثی به درگاه شاه اسماعیل دوم پناه بردند. (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۳؛ نه لحوسینی، ۲۰۰۲: ۶۴۱). در آن شرایط با توجه به اختلافات درونی میان خاندان اردلان زمینه‌های دخالت شاه اسماعیل در امور داخلی آن ولایت فراهم بود؛ اما او در این زمینه اقدامی نکرد و تقاضای آنان را برای کمک بی‌پاسخ گذاشت. البته شاید مدت کوتاه سلطنت به او فرصت چنین کاری را نداد.

با مرگ شاه اسماعیل دوم و جلوس شاه محمد خدابنده (۹۸۵ هـ ق / ۱۵۸۰ م) و ظاهر شدن آثار ضعف و فتور در چهره حکومت صفوی، تیمور خان اردلان، حاکم وقت اردلان، به سلطان مراد عثمانی (۹۸۲ - ۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۷۷ - ۱۵۹۸ م) اظهار اطاعت کرد؛ چرا که می دانست صفویان و خدابنده قدرت لازم را برای حفاظت از آنها در برابر عثمانی‌ها ندارند و حال آنکه در حالی که عثمانی‌ها قصد داشتند به مرزهای غربی یورش برند. از سوی دیگر، سلطان مراد نیز، که اقتدار زمان سلیمان را نداشت و بر همکاری و همیاری قدرت‌های محلی و مرزی برای حمله به ایران نیازمند بود، از این قضیه خرسند شد و تیمور خان رابه خانی ملقب کرد و هر ساله مبلغ صد هزار آغچه زر برای او مقرر برقرار و از لحاظ

جنگ افزار و خوار و بار هم به او کمک نمود. تیمور، که قلمرو خود را میان چهار فرزندش تقسیم کرده بود، تنها به اظهار اطاعت نسبت به دولت عثمانی بسنده نکرد، بلکه با استفاده از فرصت و با آگاهی از ضعف دربار صفوی و مشکلات فراروی آن شروع به توسعه طلبی در مناطق غربی کشور نمود و کرمانشاه، سنقر، دینور، قسمتی از صحنه و گروس را ضمیمه قلمرو خود کرد (قاضی، ۱۳۷۹: ۱۹). در سال ۹۹۳ هـ ق / ۱۵۸۸ م، تیمورخان به متصرفات عمر بیگ، حاکم کلهر، حمله برد و او را مجبور کرد که به شاهوردی خان، حاکم لرستان، پناه برد. توسعه طلبی تیمورخان در مناطق غربی به درگیری او با شاهوردی خان، حاکم لرستان و دیگر والی توسعه طلب و خود مختار مناطق غربی کشور، انجامید. در منازعات میان آن دو شاهوردی خان موفق شد تیمورخان اردلان را شکست دهد و اسیر کند و از توسعه طلبی های او جلوگیری نماید. شاهوردی خان با وجود شکست تیمور در نهایت احترام با او رفتار نمود و با ارسال سپاه و تجهیزات او را به مقابله با نماینده دولت صفوی، دولتیار خان سیاه منصوری، حاکم زرین کمر، فرستاد. در واقع شاهوردی خان، که با توجه به ضعف دولت صفوی توسعه طلبی در مناطق غربی کشور را آغاز کرده بود، وجود تیمورخان را به مثابه یک کانون مخالفت با شاه صفوی و به سود خود می دید. بنابراین، او را علیه شاه صفوی تحریک و یاری می داد؛ اما تیمور سرانجام در جنگ با فرستاده دولت صفوی کشته شد. (۹۹۶ هـ ق / ۱۵۹۱) (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۰؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۲۵؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۱۹-۲۰) و برادرش هلوخان، جانشین او گردید. هلوخان در دو سال اول حکومتش نسبت به مراد سوم، سلطان وقت عثمانی، اظهار اطاعت کرد.

مناسبات والیان اردلان با دولت صفویه در دوره شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ ق / ۱۵۹۱-۱۶۳۳ م)

همزمان با جلوس شاه عباس اول به تخت سلطنت صفویان، هلوخان اردلان بر مسند والی گری اردلان تکیه زد. او ابتدا در اظهار اطاعت نسبت به شاه عباس درنگ نمود و در تعامل با عثمانی ها نیز خودسری پیشه کرد و بر روابط و مناسبات سرشار از اطاعت پذیری دوران برادرش با آنان پایان داد (منجم، ۱۳۶۶: ۲۶۵). به نظر می رسد هلوخان با آگاهی از ضعف حکومت صفویه و مشکلات بسیار آغاز سلطنت شاه عباس - از آن جمله دل مشغولی او به منازعات درونی و زیاده خواهی سران قزلباش و از آن مهم تر درگیری های او با اوزبکان در شرق - و نیز آگاهی کامل از اوضاع درونی و ضعف حاکم بر دربار عثمانی در دوره مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۷۷-۱۵۹۸ م) و از بین رفتن اقتدار دوران سلیم و سلیمان قانونی به این اندیشه افتاده بود که در قلمرو خویش بدون گردن نهادن به فرمان شاه ایران یا سلطان عثمانی حکمرانی کند و به اداره امور و افزایش قدرت خود مشغول گردد. «وی در قلعه پلنگان مستقر شد و بر آبادی و استحکام آن افزود و قلعه های زلم، حسن آباد و مریوان را تعمیر و به جمع آوری سپاه مشغول شد» (صفی زاده، ۱۳۷۸: ۴۹۲) شاه عباس پس از آنکه بر مشکلات چیره شد و ثبات و آرامش را در کشور برقرار کرد، بی درنگ حسین خان، والی لرستان، را با سپاهی به دفع هلوخان اعزام نمود. اما سپاه حسین خان در مقابل سپاهیان هلوخان شکست خورد و کاری از پیش نبرد (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۲۹). شاه عباس با شنیدن این خبر بی نهایت خشمگین شده، با سپاهی کارآزموده قصد سرکوبی هلوخان را نمود؛ اما میانجی گری علی بیگ زنگنه مشهور به آلی بالی زنگنه میان شاه عباس و هلوخان از شکل گیری نبرد جلوگیری شد (اردلان، ۱۳۸۴: ۵۱).

هلوخان به درستی پی برده بود که توان رویارویی با شاه صفوی را ندارد؛ زیرا در آن زمان کفه ترازوی قدرت در منطقه به سود شاه عباس سنگینی می کرد. علاوه بر این، شاه عباس نیز با رفتار خود در سرکوب مدعیان قزلباش از یک طرف و با فرماندهی مستقیم نبردها در شرق و غرب علیه اوزبکان و عثمانی ها از طرفی دیگر عزم توأم با درایت خود را برای تمرکز امور و مقابله با هرگونه سرکشی و خود سری نشان داده بود. این واقعیات موجب شد هلوخان با واقع بینی و برای حفظ قدرت خود نسبت به شاه عباس اظهار اطاعت نماید و شاه نیز او را به نوازش های خسروانه و اشفاقات پادشاهانه سرافراز نمود. هلو خان برای استحکام رشته مودت و جلب اطمینان بیشتر شاه عباس فرزند خود، خان احمد خان، که به روایت منابع «در میان اولاد او به سخاوت و شجاعت و خوبی صورت و پاکی سیرت ممتاز بود، را با پیشکش های لایق روانه دربار شاه عباس کرد. بعد از شرفیاب شدن به حضور ماهر النور مورد عطایات گوناگون و مشمول عنایت از حد فزون شد» (همان جا). در واقع، هلو خان از آن زمان تا پایان مرگش به دلیل وجود شاه قدرتمند صفوی هیچ گاه اجازه قدرت نمایی در منطقه را نیافت. از همین رو، انگیزه وی برای همگرایی با سیاست های باب عالی از بین رفت. به نظر می رسد افزایش اقتدار و توان نظامی شاه عباس مهم ترین عامل در همگرایی و همنوایی هلو خان اردلان با دربار صفویان بود.

شاه عباس پس از مطیع کردن هلو خان با آگاهی از اهمیت این والی نشین و جایگاه آن در مناسبات و منازعات ایران و عثمانی و نیز با عطف به قدرت خانوادگی و تاریخی اردلان ها در این دوران برای گسترش نفوذ صفویان در این والی نشین، خواهر خود، زرین کلاه خاتون، را به ازدواج خان احمد خان در آورد و بدین وسیله با آنان پیوند سببی و خویشاوندی برقرار نمود. علاوه بر آن، وی وقت زیادی را صرف آموزش خان احمد خان جوان نمود و او را در لشکرکشی های نظامی خود شرکت داد و عقایدش درباره حکومت، اصلاحات و سیاست های تمرکز گرایانه را به او القاء کرد. البته فرزند حاصل از این ازدواج به نام سرخاب در دربار شاه به عنوان گروگان باقی ماند (کینان، ۱۳۷۶: ۵۸).

شاه عباس، که با زیرکی خاص خود میل به خود سری و حکمرانی تقریباً مستقل هلو خان را از یاد نبرده بود، از این وصلت سیاسی برای گسترش سلطه خود بر قلمرو فرمانروایی اردلان ها نهایت استفاده را برد. او با استفاده از حضور خان احمد خان در دربار، وی را به مخالفت با حکمرانی پدر برانگیخت و از او خواست تا به هر طریق ممکن پدر را از قدرت خلع نموده، خود زمام امور والی نشین را در دست گیرد. آن چنان که مستوره گفته است: «در خلوت شاهانه بدو گفت که سالهاست مرا آرزوی پدرت در دل و به علت متانت قلعه و حصارهای کردستان اکنون که شما را بر این دولت علیه انتصاب کامل است و هر گاه از حضور پادشاهی راهی به ولایت رسیده، به لطایف الحیل هلو خان را روانه دربار شهریاری سازی و خود بر امر ریاست پردازی، باعث مزید اتفاق خدیوانه و ترقی جاه منزلت خواهد بود» (اردلان، ۱۳۸۴: ۵۳). بدین ترتیب، خان احمد خان پس از بازگشت به منطقه اردلان طی یک اقدام کودتا گونه پدر را از والیگری خلع و خودبر مسند فرمانروایی اردلان جلوس کرد.

روابط دوستانه میان حاکمان اردلان و شاهان صفوی در عصر خان احمد خان به اوج خود رسید؛ زیرا از هنگامی که هلو خان برای نشان دادن وفاداری خود به صفویان او را روانه اصفهان نمود شاه عباس با درایت و دوراندیشی او را بر اساس اسلوب مورد نظر خود و همچون یک قزلباش وفادار تربیت نمود و در نهایت نیز برای اطمینان از وفاداری کامل او به صفویان خواهر خود را به عقد او درآورد و چنانکه گفته شد از او خواست که به کردستان بازگردد و پدرش،

هلوخان، را به اصفهان بفرستد و خود جانشین او شود. خان احمد خان نیز چنین کرد. از آنجا که خان احمدخان نخستین والی اردلان بود که به دلالت و حمایت مستقیم شاه صفوی به قدرت می‌رسید، می‌توان گفت که عصر وی سر آغاز دوران نوینی بود که طی آن روابط و مناسبات میان دولت مرکزی صفویان و حکومت محلی اردلان به شکل یک فرآیند ارتباطی مرکز پیرامون عینیت یافت؛ به گونه ای که خاندان اردلان در عصر وی در زمره تأثیر گذارترین حکمرانان محلی مطیع دربار صفوی اوامر ملوکانه آنان را در حفاظت از مرزهای صفویان اجرا می نمودند. می‌توان گفت درست از آن دوران بود که قدرت و فرمان‌های پادشاهان صفوی در والی‌نشین اردلان جاری شد و شاید به همین دلیل بود که برخی از محققان معاصر بر این باورند که تا پیش از دوران شاه عباس اول کردستان را نمی‌توان جزء قلمرو صفویه به شمار آورد (برن، ۲۵۳۷: ۱۲۰). اما اندکی بعد، این روابط و مناسبات با اقدام نابخردانه شاه صفی در کور کردن سرخاب بیگ، فرزند خان احمد خان، به پایان آمد و رنگ نزاع به خود گرفت. شاید به دلیل همگرایی کامل و اطاعت خان احمد خان از شاه عباس اول بود که برخی از محققان معاصر بر این باورند که در زمان وی اردلان‌ها مذهب خود، شافعی، را رها کردند و به تشیع گرویدند (برای نمونه نک: مسته‌فا، ۲۰۰۵: ۵۳۱)؛ چرا که یکی از شرایط کسب عنوان والی و بهره‌مندی از مزایای این منصب کلیدی در ساختار حکومت شیعی مذهب صفویه برخورداری از مذهب تشیع بود. بنابراین، خان احمد خان به تشیع گروید تا همانند شاهزاده‌های گرجستان از بیشترین اختیارات برخوردار شود؛ از مالیات معاف و به محض جانشینی پدر از امتیازات والی بودن نیز بهره‌مند گردد (شاردن، ۱۳۴۵: ۱ / ۱۳۶). در تغییر مذهب خان احمد خان انگیزه‌های سیاسی بیش از اعتقادات درونی نقش داشت؛ اما شواهد و قرائن بیانگر این است که برخی از امرا و والیان اردلان نیز بعدها به مذهب تشیع گرویدند. انتخاب نوع نام‌ها و خاکسپاری برخی از والیان اردلان در عتبات عالیات، که منابع مختلف بارها بدان اشاره کرده‌اند، می‌تواند به عنوان برخی از نشانه‌های گسترش تشیع در میان والیان اردلان مورد توجه قرار گیرد (بابانی، ۱۳۷۷: ۵۵). به همین دلیل است که رهر برن در کتاب **نظام ایالات در دوره صفویه مدعی است که «خاندان اردلان از ازمینه قدیم شیعه مذهب بوده اند»** (برن، ۲۵۳۷: ۱۴۳). علاوه بر او، محققان معاصر دیگری همچون رشید یاسمی در کتاب **کرد و پیوستگی نژادی او و ویلیام ایگلتون در کتاب جمهوری کردستان اردلان‌ها را شیعه مذهب دانسته اند** (یاسمی، بی تا: ۱۲۳؛ ایگلتون، ۱۳۶۱: ۷۵).

آنچه مسلم است این است که از زمان خان احمد خان روابط حکومت محلی اردلان با دولت مرکزی به مرحله ای تازه گام نهاد و به عالی‌ترین سطح ممکن از همگرایی نزدیک شد. در آن زمان، خان احمد خان با تبعیت از شاه صفوی و با توجه به ضعف حکومت عثمانی به کرکوک حمله و آنجا را فتح کرد و سپس روانه بغداد شد و آنجا را نیز تصرف کرد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۶۷۱). **تاریخ عباسی** در شرح وقایع سال ۱۰۲۰ هـ ق از نقش خان احمد خان اردلان، که با عنوان خان احمد سلطان از او یاد کرده در پی‌گیری سیاست دولت مرکزی در مقابله با شورش‌های کردهای مکرری سخن گفته است (منجم، ۱۳۶۶: ۴۱۳) همراهی وی با سیاست‌های دربار صفوی در وقایع یادشده خود نشانه ای دیگر از همداستانی و هم‌نوایی این حکمران محلی با دولت مرکزی است. درکل، آنچه با عنوان تقسیم قلمرو شاه عباس به پنج ایالت در منابع آمده است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۸) با تداوم حیات حکومت‌های محلی، ویژه اردلان، منافاتی نداشت؛ چرا که در آن عصر دو تن از مقتدرترین حاکمان محلی اردلان (هلو خان و پسرش خان احمد خان) در منطقه اردلان

حکومت می کردند که نه تنها حوزه قدرت و دامنه اختیارات آنها محدود نشد، بلکه به عکس به توسعه قلمرو و اقتدار خویش نیز پرداختند.

مناسبات والیان اردلان با شاهان صفوی ازدوره شاه صفی تا پایان حکومت صفوی (۱۰۳۸-۱۱۳۵ه ق / ۱۶۳۳ - ۱۷۳۰م) اقدام شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ه ق) در کور کردن سرخاب فرزند خان احمد خان، به این بهانه که او فرزند زرین کلاه، خواهر شاه عباس، بود و بیم آن می رفت که به دلیل منتسب بودن به صفویان هوای سلطنت در سر داشته باشد به مناسبات دوستانه صفویان با اردلان ها پایان داد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲ : ۲۳۹). با وجود سکوت بیشتر منابع تاریخ عمومی دوره صفویه و فقدان وحدت نظر در میان منابع دیگر در کورکردن سرخاب، قرائنی همچون سلوک شخصی شاه صفی و عاری بودن او از تدابیر دوراندیشانه جد خود، شاه عباس، و نیز تغییر رویه سیاسی خان احمد خان در تعامل با صفویان و تمایل او به تبعیت از عثمانی ها- که به جنگ با شاه صفی و تغییر مرکز حاکمیت اردلان به دست وی انجامید- بیانگر این است که شاه صفی وی را نابینا کرد و نه شاه عباس اول - چنانکه شریف قاضی مدعی است (قاضی، ۱۳۷۹ : ۲۵). شوک حاصل از این اقدام موجب گردید تا خان احمد خان نخست بیمار شود و تعادل خود را از دست دهد؛ اما ماجرا به اینجا ختم نشد و او پس از بهبودی علیه صفویان شورید و مسیر همنوایی و همداستانی با عثمانی ها را در پیش گرفت. شرح این واقعه در منابع مختلف با ماهیت یکسان آمده است. در این باره نوشته اند پس از آنکه «خان احمد خان بساط موافقت با سلطان روم گسترانید، مناطق غرب ایران را صحنه تاخت و تاز خود قرار داد و اعلام استقلال کرد» (اردلان، ۱۳۸۴: ۶۵). او با استفاده از ضعف شاه صفی توانست قسمت هایی از مناطق غرب ایران را تصرف نماید (قزوینی، ۱۳۶۷ : ۵۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۳۹).

دولت عثمانی، که در آن زمان در صدد باز پس گیری شهرها و مناطقی بود که شاه عباس اول تصرف نموده بود، حمایت از خان احمد خان اردلان را، که اینک با انگیزه‌های انتقام جویانه و شخصی به مخالفت با دربار ایران برخاسته بود، و جهت همت خویش قرار داد. شاه صفی در واکنش به این اقدام خان احمد خان بلافاصله سپاهی را برای سرکوب وی آماده و روانه مرزهای غربی کشور کرد. خان احمد خان نیز با کمک گرفتن از عثمانی ها به مقابله با سپاه شاه صفی رفت؛ ولی شکست خورد و به دنبال این شکست بود که پایتخت خود را از حسن آباد به موصل منتقل کرد (کینان، ۱۳۷۶: ۱۲۸ و ۱۳۰). با انتقال مرکز حکومت از حسن آباد به موصل، والی نشین اردلان عملاً به دو شاخه تقسیم شد. شاخه اول در محدوده اصلی جغرافیایی تحت حاکمیت اردلان ها قرار داشت که حکمرانی آن در دست فرزندان سلیمان خان، پسر عموی خان احمد خان، بود.

اندکی پیش شاه صفی در آستانه نبرد مریوان و به هنگام طغیان خان احمد خان سلیمان خان را (۱۰۴۶ - ۱۰۶۸ه ق / ۱۶۴۱ - ۱۶۶۳ م) به حاکمیت مناطق شهرزور و اردلان منصوب نمود. این اقدام سرآغازی برای شکل گیری زمینه های انشقاق میان اردلان ها بر سر دستیابی به کرسی حکمرانی بود (اردلان، ۱۳۸۴: ۷۰). شاخه دوم در موصل به رهبری خان احمد خان تأسیس گردید که شهرهای موصل و کرکوک و مناطق تابعه آنها در حوزه حکمرانی او بود و از جانب دولت عثمانی حمایت می شد. خان احمد خان گاه به کمک و با تحریک عثمانی ها تلاش هایی برای حکمرانی دوباره در سراسر قلمرو جغرافیایی اردلان ها انجام داد؛ اما از این اقدامات نتیجه ای نگرفت و بقیه عمر خود را در سلیمانیه سپری

کرد. اندکی بعد، او در موصل درگذشت و جسدش در مقبره یونس نبی در نینوا به خاک سپرده شد (مردوخ کردستانی، بی تا: ۱۰۶؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۲۷).

هرچند پیش از خان احمد خان، تیمور خان و هلوخان برای دستیابی به حکومت و درخواست کمک از صفویان به دربار شاه اسماعیل دوم رفته بودند، به نظر می‌رسد که تا قبل از به قدرت رسیدن خان احمد خان، فرایند جانشینی و قدرت یابی امرای اردلان از وابستگی مطلق به اوامر ملوکانه و دریافت فرمان انتصاب یا حتی از وابستگی جدی به تأیید و مشروعیت بخشی از جانب دولت مرکزی بی‌نیاز بود. تنها در دوره خان احمد خان و پس از اقامت او در دربار و برقراری پیوند نسبی با خاندان صفوی بود که انتصاب امرای اردلان از سوی شاهان صفوی آغاز شد و بعدها نیز تداوم یافت. این دگرگونی در منابعی که اخبار این دوره را روایت کرده اند به روشنی آمده است؛ چنانکه شریف قاضی در **زبده التواریخ سندجی** در باب انتصاب خان احمد خان چنین می‌نویسد: «خان احمد خان به امر شاه عباس به ایالت اردلان سرافراز گردید» (قاضی، ۱۳۷۹: ۲۴).

با وجود تیرگی روابط میان شاه صفی و خان احمد خان و شکست حاکم اردلان و انتقال مرکز فرمانروایی او از حسن آباد به موصل شاه صفی به دلیل نفوذ و اهمیت فراوان خاندان اردلان در صدد برنیامد آنان را از صحنه سیاست محو کند؛ امری که حتی در صورت تصمیم وی به انجام آن ممکن بود به آسانی محقق نگردد. بنابراین شاه صفی مصلحت را در تداوم حکمرانی اردلان ها دید و چنانکه گفته شد یکی از نوادگان تیمور خان به نام سلیمان خان، پسر عموی خان احمد خان، را به حاکمیت اردلان منصوب کرد. از آنجا که شاه صفی شرط لازم برای تداوم حکمرانی اردلان و سلیمان خان را برچیدن دژهای تسخیر ناپذیر حسن آباد، زلم، مریوان و پلنگان، که نماد قدرت اردلان بود، قرار داد (اردلان، ۱۳۸۴: ۴۹ و ۵۱؛ مردوخ کردستانی، بی تا: ۴۹)، سلیمان خان ناگزیر دژها را نابود و مرکز حکمرانی خود را به سنج منتقل کرد. با حمله سلطان مراد چهارم در ۱۰۴۸ هـ ق / ۱۶۴۳ م به بین‌النهرین سلیمان خان، که با از دست دادن دژها آسیب پذیر شده بود، از عثمانی شکست خورد. اندکی بعد، بی‌تحرکی و انفعال شاه صفی در برابر حملات عثمانی و تأثیر فرسایشی این منازعات طولانی بر توان نظامی دو کشور زمینه‌های صلح ۱۰۴۹ هـ ق را فراهم آورد. این صلح، که به معاهده ذهاب مشهور گشت، به نبردهای منظم میان دو کشور پایان داد و آرامش را هرچند به صورت نسبی در مرزهای غربی برقرار کرد. البته این آرامش بیش از هر چیز از ضعف بنیه و ناتوانی دوامپراتوری در ادامه منازعات فرسایشی در هر دو امپراتوری خبر می‌داد؛ چرا که دیگر هیچ کدام از دو طرف تمایل و توانایی نداشتند جنگ‌های پرهزینه و بیهوده را آغاز و اداره کنند. اما ضعف آن دو با ضعف خاندان و حکومت اردلان نیز همراه گشته بود؛ به گونه‌ای که این والی‌نشین در آن زمان دیگر از دوران طلایی هلوخان و خان احمدخان فاصله گرفته و از انسجام و توان جنگندگی آن اثر چندانی بر جای نمانده بود. از این رو، نتوانست از ضعف دو امپراتوری استفاده و ضمن تثبیت پایه‌های قدرت خود دگر باره همانند دوره‌های هلوخان و خان احمد خان شروع به توسعه طلبی در منطقه نماید.

معاهده ذهاب در ۱۴ محرم ۱۰۴۹ هـ ق / ۱۶۴۴ م میان نمایندگان ایران و عثمانی به امضا رسید و طبق آن بغداد، بین‌النهرین و کردستان غربی به طور دائم به عثمانی تعلق یافت. بدیهی‌ترین پیامد این معاهده تجزیه سرزمین خاندان اردلان پس از پنج قرن یکپارچگی و خود مختاری بود؛ خود مختاری‌ای که در دوره‌های مختلف فراز و فرودهای فراوانی را از سر گذرانده بود، چنانکه گاه موجودیت و ماندگاری آن دستخوش تهدید گردیده و گاهی نیز این والی‌نشین

چنان قدرتی به هم زده بود که عملاً در مسیر حکمرانی مستقلانه اما اعلام نشده گام نهاد. چنین شد که خاندان اردلان سرزمین‌هایی را که در دامنه غربی سلسله جبال اورامان و نیز در دشت‌ها و دره‌های شهر زور، قره داغ (قره باغ)، قزلچه، سروچک و کرکوک قرار داشت. برای همیشه از دست دادند. آنان همچنین رواندز، عمادیه، کوی و حریر را از دست دادند. البته دو شهر اول تا دهه نخست قرن چهاردهم هجری در اختیار بازماندگان شاهزاده بهرام بیک اردلان باقی ماند. قلمرو خاندان اردلان، که از آن پس کردستان اردلان نامیده شد، به مناطق سنه/حسن آباد، مریوان، اورامان، بانه، سقز/سیاه کوه و جوانرود محدود گشت. علاوه بر این مناطق، آنان بخشی از سرزمین جاف را نیز حفظ کردند (اردلان، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۲؛ اردلان، ۲۵۳۶: ۳۲).

معاهده ذهاب در واقع مهر پایانی بر یکپارچگی و انسجام ملوک نشین کهن شهر زور و کردستان اردلان/دینور بود، که شکوفایی آن به طور سنتی وام دار جاده ابریشم بود. با واگذاری بخش غربی کشور به عثمانی بر اساس معاهده ذهاب (۱۰۴۹ ه.ق) خاندان اردلان توان اقتصادی، نظامی و جغرافیایی خود را تا حد زیادی از دست دادند. علاوه بر این با امضای این معاهده از اهمیت والی‌نشین اردلان به عنوان قدرتی که در جایگاه حساس مرزی قرار گرفته بود کاسته شد و از آن پس، شاهان صفوی از موضع قدرت با این حاکمان برخورد می‌کردند. نمونه آن تقسیم این والی‌نشین به واحدهای کوچک تر و حتی واگذاری حکمرانی این منطقه به والیان غیر بومی در اواخر عصر صفوی بود.

پس از تجزیه قلمرو اردلان‌ها و تقسیم آن میان خان احمد خان و سلیمان خان در دوره شاه صفی شرایط برای افزایش نفوذ و دخالت هر دو قدرت رقیب (صفویه و عثمانی) در کردستان بیش از پیش مهیا گردید و والی‌نشین اردلان در مسیر ضعف و زوال قرار گرفت. خان احمد خان تحت حمایت عثمانی و سلیمان خان تحت حمایت شاه صفی و صفویان بود که هر دو طرف می‌کوشیدند آنها را علیه هم تحریک و تقویت کنند. با این همه، تلاش‌های خان احمد خان با کمک ارتش عثمانی برای شکست سلیمان خان عقیم ماند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۸۴) و سلیمان خان با کمک سپاهیان اعزامی شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق / ۱۶۴۷-۱۶۷۲ م) موفق شد سپاهیان او و عثمانی را شکست دهد. با مرگ خان احمد خان اردلان حکومت اردلان‌ها در موصل برچیده شد. پس از آن، سلیمان خان با آگاهی از ضعف حکومت صفوی بر آن شد که به عثمانی‌ها نزدیک شود تا شاید با اظهار سرسپردگی به باب عالی بتواند میراث سرزمینی شاخه دیگر خاندان اردلان؛ یعنی، موصل را نیز دگر باره تصاحب نماید. اما شاه عباس دوم با آگاهی از این موضوع و دوری از درگیری با عثمانی - که در آن زمان در صلح به سر می‌بردند - سلیمان خان را عزل (همان: ۵۹۳) و فرزندش، کلبعلی خان، (۱۰۶۸-۱۰۹۸ ه.ق / ۱۶۶۳-۱۶۹۳ م) را با اختیارات محدود به جای او منصوب کرد (اردلان، ۱۳۸۴: ۵۴؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۲۹).

عزل سلیمان خان سرآغاز فصل نوینی از روابط و مناسبات میان والی‌نشین اردلان با دربار صفویان بود؛ زیرا طی قرن بعدی فرمانروایان ایران عملاً در اداره امور این ملوک‌نشین دخالت می‌کردند و عزل و نصب مستقیم امرای کرد در اختیار شاهان صفوی قرار گرفت. علاوه بر این، اعیان و اعضای خاندان اردلان برای حل مشکلات خود بر حسب عادت به دربار شاهان ایران رفت و آمد می‌کردند. صفویان در مهار امور و عزل و نصب فرمانروایان این والی‌نشین تا آنجا پیش رفتند که پنج حاکم غیر کرد را به جای امرای اردلان یکی پس از دیگری منصوب نمودند؛ اما حضور و فرمانروایی حاکمان بیگانه، که در مجموع پانزده سال به طول انجامید، با شکست کامل روبرو گردید. تردیدی نیست دوره حکمرانی سلیمان خان، که با انتقال مرکزیت

حکومت اردلان به شهر تازه تأسیس سنندج همراه بود، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت؛ زیرا در این دوره والی‌نشین اردلان اتفاقاتی همچون ویران کردن مراکز و قلاع چند گانه حکومت، از دست دادن برخی از مناطق غربی والی‌نشین مانند دشت شهروز و جدایی آن از جغرافیای سیاسی ایران و اردلان و در نتیجه، محدودیت گستره جغرافیایی زیرسلطه این خاندان را تجربه نمود (اردلان، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۱؛ مردوخ کردستانی، بی تا: ۴۵-۴۹).

شاه عباس دوم برای تضعیف قدرت اردلان‌ها، که قلمرو آنها در منطقه حساس و ویژه ای قرار داشت، علاوه بر برکناری سلیمان خان قلمرو او را به شش قسمت میان فرزندان و وابستگان او تقسیم (غفاری کاشانی، ۱۳۴۲: ۶۲۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۳: ۵۹۳) و کلبعلی خان را به عنوان سرپرست اداره امور مشترک همه آنان منصوب کرد. شاه عباس اندک زمانی بعد کلبعلی خان را در رأس سپاهی برای سرکوبی شورش‌های خوزستان اعزام کرد (اردلان، ۱۳۸۴: ۹۲).

پس از کلبعلی خان تا پایان حکومت صفوی حاکمانی چند بر مسند والیگری اردلان تکیه زدند که بیشتر تلاش آنها صرف سامان دادن امور داخلی گشت؛ چرا که دیگر جنگی با عثمانی‌ها در کار نبود تا حاکمان این والی‌نشین تلاش خود را مصروف دیپلماسی خارجی کنند. شاه سلطان حسین صفوی در راستای رواج تشیع، که در کانون توجه او قرار داشت، حاکمان کرد اردلان را تغییر داد و افرادی غیر بومی و شیعه مذهب را به حاکمیت این ولایت منصوب کرد. اما دیری نپایید که تعصبات این حاکمان در اجرای دستورات مذهب تشیع و واکنش مردمان این منطقه به اقدامات آنان سبب شد تا شاه در تصمیم خودبازنگری کند و بار دیگر حاکمان بومی را برای اداره امور آنجا انتخاب نماید. اینچنین بود که ناکار آمدی سیاست اعزام حاکمان غیر کرد برای اداره امور والی‌نشین اردلان عینیت یافت. با وجود این، در آن عصر روابط حاکمان اردلان با شاه سلطان حسین کاملاً دوستانه بود؛ به گونه ای که آنان در سرکوبی و شورش‌های حاکمان محلی مناطق غربی کشور علیه حکومت مرکزی مشارکت نمودند. منابع این دوره همنوایی و همراهی والی اردلان با دربار صفوی را در سرکوبی این شورش‌ها گزارش نموده و نوشته اند: «حاکم لرستان علیه شاه سلطان حسین سربزه شورش برداشت و شاه به علی قلی خان اردلان مأموریت می دهد تا به مقابله و سرکوب وی بشتابد. وی در اندک زمانی مملکت لرستان را تسخیر و تصرف نموده و از آنجا عودت کرده، در قزوین به خدمت شاه مشرف شد. شاه به سبب این خدمت نمایان نوازشات و اشفاقات شاهانه نسبت به علی قلی خان کرد» (قاضی، ۱۳۷۹: ۴۱). مستوره نیز این واقعه را تأیید و تأکید نموده است: «طوایف لر و بختیاری شکست فاحش خورده و فراری شدند» (اردلان، ۱۳۸۴: ۹۰).

همگرایی و همنوایی خاندان اردلان نسبت به دربار صفویان تا آنجا رشد کرده بود که حتی در ماجرای هجوم افغانه به اصفهان حاکم وقت اردلان از هرج و مرج و آشفتگی اوضاع کشور، که برآیند سلطه افغانه بر قلمرو صفویان بود برای تثبیت قدرت و گسترش دامنه حکومت خود استفاده نکرد و همچنان به صفویان و شاه سلطان حسین وفادار ماند. چنانکه منابع اشاره کرده‌اند امرا و لشکریان اردلان در حمایت از سلسله صفویان با طغیان افغانه به مقابله برخاستند. مستوره اردلان از مأموریت یافتن «عباس قلی خان، حاکم اردلان، در مقام سپهسالار لشکر برای مقابله با خروج و طغیان میر ویس افغان و فتنه پسر عبد الله خان در صفحات قندهار و هرات» خبر داده است (همان: ۸۷). **حدیقه ناصریه** نیز در روایتی مشابه ذکر می‌کند: «شاه سلطان حسین در ۱۱۲۸ هـ ق عباس قلی خان اردلان را با جمعیت اکراد به رفع فتنه افغانه ابدالی به دارالملک قندهار مأمور می نماید» (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۱). نویسنده **زیده التواریخ سنندجی** نیز ضمن تأیید همین مضمون تصریح کرده است: «در مقابل خدمت‌های نمایان که عباس قلی خان به شاه نموده ایالات اردلان را به او

تفویض نموده» (قاضی، ۱۳۷۹: ۳۸). تنها بعد از سقوط اصفهان و فروپاشی اقتدار صفویه و هجوم عثمانی به خاک ایران بود که حاکمان اردلان نیز سلطه عثمانی راگردن نهادند.

نتیجه

موقعیت جغرافیایی والی‌نشین اردلان و قرار گرفتن آن در مرز مشترک دو قدرت متخاصم صفویه و عثمانی موجب شد این والی‌نشین سالیان متمادی به جولانگاه نبرد و منازعه دو قدرت رقیب مبدل گردد. چنین شرایطی موجب ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی این والی‌نشین شد و سبب گردید تا این حوزه از جغرافیای ایران فراز و فرودهای فراوانی را تجربه نماید. بررسی و بازخوانی تاریخ تحولات سیاسی و نظامی والی‌نشین اردلان بیانگر این است که روابط و مناسبات این والی‌نشین با حکومت صفویه بیش از هر چیز از میزان ضعف و اقتدار دربار صفویان متأثر بود. علاوه بر این، اوضاع درونی و میزان ضعف و اقتدار حاکمان اردلان در جهت گیری سیاسی آنان و در پیش گرفتن رویکرد واگرایی یا همگرایی در تعامل با دربار صفویان نقشی تعیین کننده داشت. به همین دلیل هر گاه حاکمان این والی‌نشین در موضع قدرت به سر می بردند و دولت صفویه را درگیر نابسامانی و آشوب - که معمولاً با مرگ یک پادشاه و جلوس جانشین او یا تهاجمات خارجی به وجود می آمد - می دیدند، با استفاده از فرصت تمایلات واگرایانه و گریز از تبعیت صفویان در رفتار و عملکرد آنان نضج و نمود می یافت و این رویکرد در موارد نادر تا حداعلام فرمانبرداری از عثمانی ها و همداستانی و همبستگی با آنها هم پیش می رفت. البته اغلب روند تحولات در مسیری متفاوت از آنچه گفته شد سیر می نمود؛ بویژه زمانی که کفه ترازوی قدرت به سود صفویان و به زیان عثمانی ها سنگینی می کرد یا اوضاع درونی دربار صفویان با به قدرت رسیدن پادشاهی مقتدر انسجام می یافت. در این شرایط حکمرانان اردلان بلافاصله در کنار صفویان و در برابر عثمانی ها قرار می گرفتند تا بتوانند بقا و تداوم حکمرانی خویش را تضمین نمایند.

به نظر می رسد عامل مهم دیگری که در جهت گیری سیاسی خاندان اردلان و همراهی و همگرایی آنها با سیاست های دو قدرت درگیر ایران و عثمانی نقشی انکارنشده داشت تلاش آگاهانه آنان در بهره برداری از درگیری های دو طرف برای تداوم حکمرانی خود بود. به همین دلیل در دوره های گوناگون به یکی از دو طرف منازعه گرایش می یافتند. آنچه در این موضع گیری ها بیش از هر چیز نقش تعیین کننده ای داشت میزان اقتدار شخص شاه صفوی یا سلطان عثمانی و چگونگی تعامل و نوع کنش آنها در رویارویی با حاکمان اردلان بود.

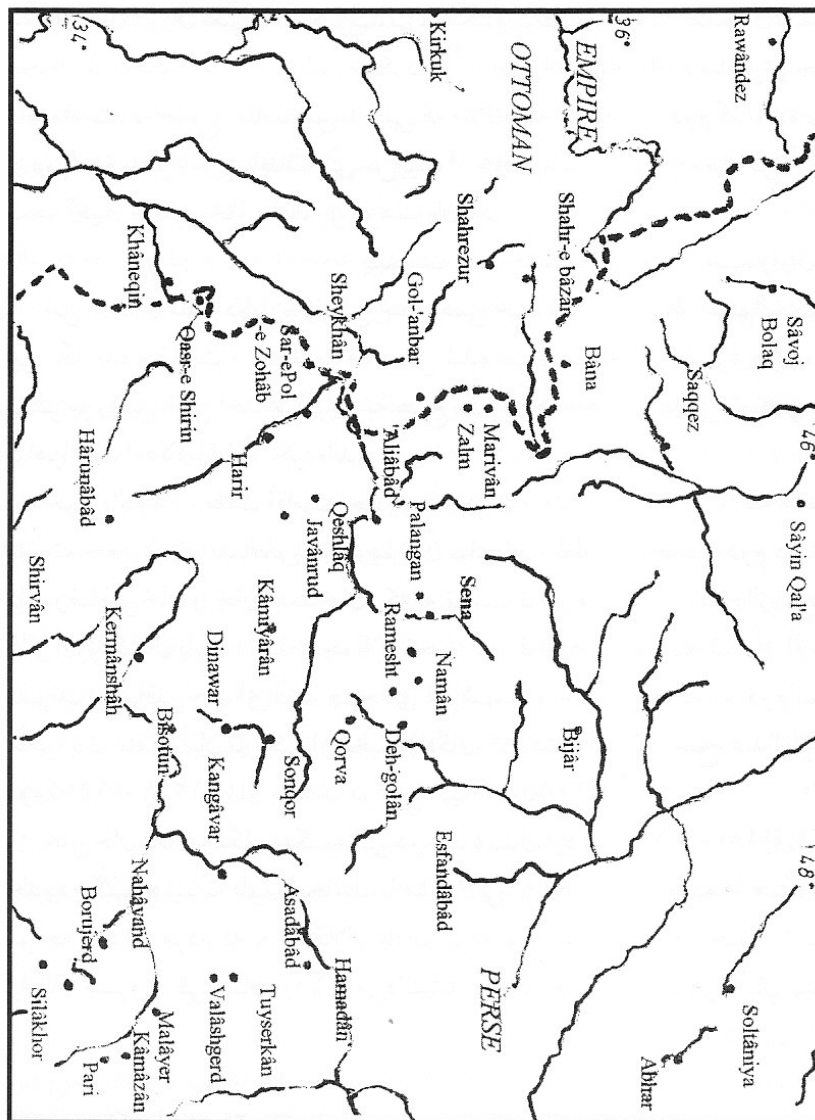
به طور خلاصه می توان گفت رابطه مستقیمی میان میزان قدرت و انسجام حاکمیت مرکزی و تعامل همراه با تساهل و مصلحت بینی شاهان صفوی با همگرایی و تبعیت پذیری و همنوایی امرای محلی اردلان وجود داشت؛ چنانکه هر گاه حکومت مرکزی تصمیم های خود را با توجه به واقعیت های موجود و با واقع بینی سیاسی و ملاحظه شرایط و مصالح پی ریزی و اجرا می نمود، حکمرانان محلی اردلان نیز نهایت همراهی و همگرایی را از خود بروز می دادند و حتی در نقش مرزبانان و نیروهای دفاعی صفویان در مقابل تهاجمات عثمانی ها مقاومت می کردند که به نمونه آن در دوره سلطنت شاه عباس و امارت خان احمد خان اشاره شد. روی دیگر این مناسبات نیز زمانی نمود می یافت که حکومت مرکزی به هر علت و دلیل از مدار اعتدال و واقع بینی خارج می شد و بر محور تعصبات و تمایلات فردی ناپخته رفتار می کرد. در این شرایط بلافاصله همگرایی دو جانبه روند نزولی می یافت و واگرایی دو سویه تشدید می شد که نمونه

آن در مناسبات میان شاه صفی و خان احمد خان پس از واقعه کور کردن سرخاب بررسی گردید. در مجموع، دربار خوانی روابط حکومت محلی اردلان و دولت مرکزی ایران می‌توان مصادیق و نمونه‌های همگرایی را در مقایسه با موارد واگرایی از نظر کمی فراوان تر و از نظر کیفی دارای مبانی و اصالت و عمق بیشتری دانست. خلاصه اینکه روند تحولات و سمت و سوی جهت‌گیری‌های خاندان اردلان بیشتر به همگرایی معطوف و در راستای سیاست‌های کلی صفویان بود.

منابع

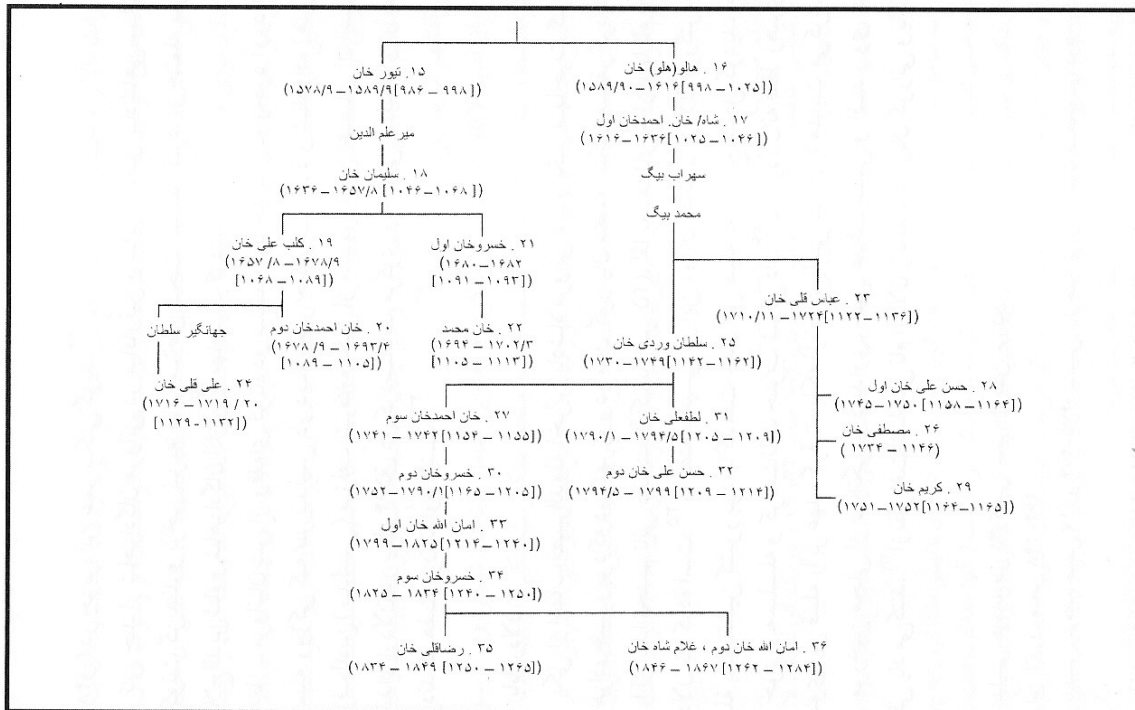
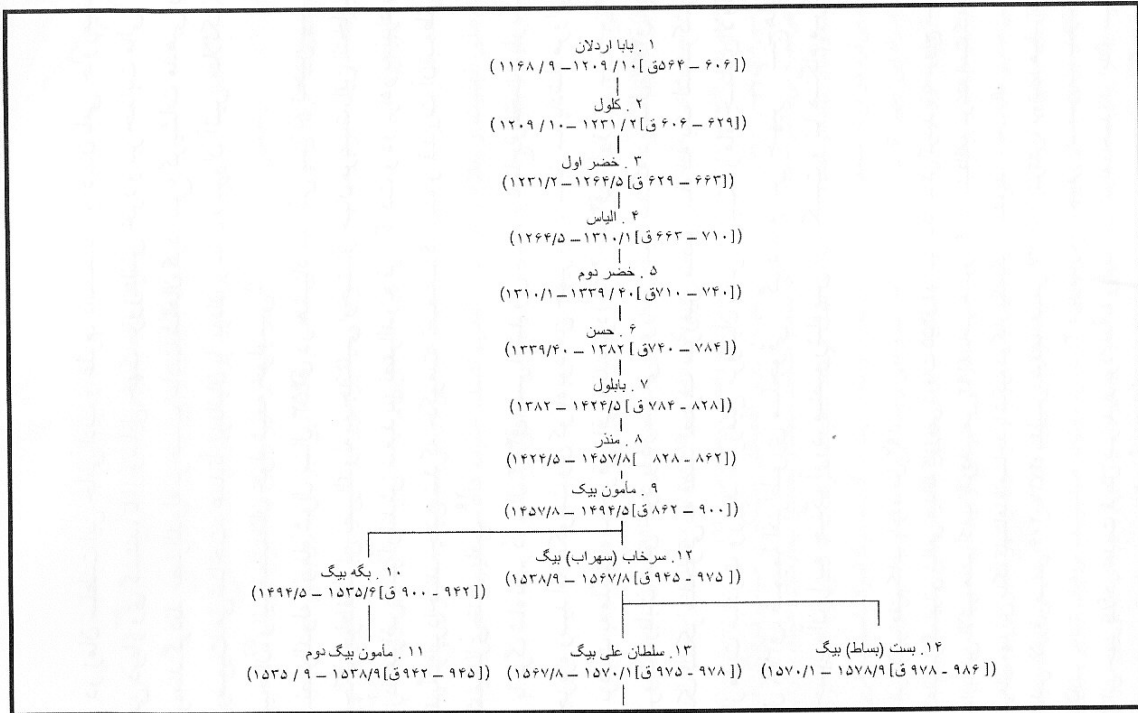
۱. اردلان، خسروابن محمد ابن منوچهر. (۲۵۳۶). *لب التواریخ؛ تاریخ اردلان*. تهران: کانون خانوادگی اردلان.
۲. اردلان، مستوره. (۱۳۸۴). *تاریخ اردلان*. به کوشش جمال احمدی آیین، اربیل: چاپخانه آراس.
۳. ایگلتون جونیر، ویلیام. (۱۳۶۱). *جمهوری ۱۹۴۶ کردستان*. ترجمه محمد صمدی، مهاباد: سیدیان.
۴. بابانی، عبدالقادر. (۱۳۷۷). *سیر الاکراد*. ترجمه محمد رئوف توکلی، تهران: گلبانگ، چاپ دوم.
۵. بارتولد. (۱۳۷۳). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه سردادور، تهران: طوس، چاپ سوم.
۶. بدلیسی، امیر شرف‌خان. (۱۳۷۳). *شرفنامه تاریخ مفصل کردستان*. به اهتمام محمد عباسی، تهران: حدیث، چاپ سوم.
۷. برن، رمز. (۲۵۳۷). *نظام ایالات در دوره صفویه*. ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. ترکمان، منشی اسکندر بیگ. (۱۳۷۷). *عالم آرای عباسی*. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ۳ جلد، تهران: دنیای کتاب.
۹. حسینی قمی، قاضی احمد ابن شرف‌الدین. (۱۳۶۳). *خلاصه التواریخ*. به تصحیح اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. روملو، حسن بیگ. (۱۳۸۴). *احسن التواریخ*. به تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: اساطیر، جلد ۲.
۱۱. سنندجی، میرزا شکرالله (فخر الکتاب). (۱۳۶۶). *تحفه ناصری (در تاریخ و جغرافیای کردستان)*. تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: امیر کبیر.
۱۲. شاردن، ژان. (۱۳۴۵). *سفرنامه شاردن*. ترجمه محمد عباسی، تهران: امیر کبیر، جلد ۴.
۱۳. شیخ عطار، علیرضا. (۱۳۸۲). *کرد ها و قدرت های منطقه ای و فرمانطقه ای*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۴. شیرازی عبدی بیگ. (۱۳۶۹). *تکملة الاخبار*. با مقدمه دکتر نوایی، تهران: نی.
۱۵. صفی زاده، صدیق. (۱۳۷۸). *تاریخ کرد و کردستان*. تهران: آتیه.
۱۶. *عالم آرای شاه طهماسب*. (۱۳۷۰). به کوشش ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.
۱۷. غفاری کاشانی، قاضی احمد ابن محمد. (۱۳۴۲). *تاریخ جهان آرا*. تهران: کتابفروشی حافظ.
۱۸. قاضی، ملا محمد شریف. (۱۳۷۹). *زبدة التواریخ سنندجی*. به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران: توکلی.
۱۹. قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). *فوائد الصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفویه پس از سقوط دولت صفویه)*. به کوشش مریم میر احمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۰. کمپفرانگلیبرت. (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۲۱. کینان، درک. (۱۳۷۶). *کردها و کردستان (مختصر تاریخ کرد)*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
۲۲. مردوخ کردستانی، محمد. (بی تا). *تاریخ کرد و کردستان*، سندج: کتابخانه غریقی.
۲۳. مسته فائده مین نوشیروان. (۲۰۰۵). *کورد و عه جهم*، سلیمانیه: سه نته ری لیکولینه وه ی ستراتیجی کوردستان.
۲۴. منجم، ملا جلال الدین. (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی*، به کوشش سیف الله وحید نیا، تهران: وحید.
۲۵. منشی قزوینی، بوداق. (۱۳۷۸). *جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلوها تا سال ۹۸۴ هـ ق)*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
۲۶. واله اصفهانی، محمد یوسف. (۱۳۷۲). *خلد برین*، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: ادبی و تاریخی.
۲۷. وحید قزوینی، محمد طاهر. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان آرای عباسی*، تصحیح و تعلیقات سعید میرمحمد صادق، زیر نظر احسان اشراقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. وریاره حمانی. (۲۰۰۹). *کوردستان و کورد له روانگه نه خشه وانیه وه*، هه و لیر: چاپخانه روزبه لات.
۲۹. وقایع نگار، علی اکبر. (۱۳۸۱). *حدیقه ناصری در تاریخ کردستان*، به تصحیح توکلی، تهران: توکلی.
۳۰. یاسمی، رشید. (بی تا). *گرد و پیوستگی های نژادی و تاریخی او*، تهران: ابن سینا.
۳۱. نه لحوسینی عه لی نه نه قی. (۲۰۰۲). *میژووی ۶۴۱ ساله فرمانره وایی نه رده لانییه کان*، وهرگیر، ناسوس هه ردی، سلیمانیه: سه رده م، چاپی یه که م.



۹. نقشه ۲: سرزمین‌های اردلان و بابان در قرن ۱۸م

برگرفته از کتاب کوردستان و کورد له روانگه نه خشه وانیه وه اثر وریا ره حمائی، ص ۵۷.



نسب نامه خاندان اردلان همراه با سال های حکومت آنها بر گرفته از کتاب تاریخ مردوخ اثر مردوخ کردستانی